



عکس‌ها: اینا

چهار روایت در باره «فانوس جادویی زمان» اثر داریوش شایگان

طریقت پروست

در سال ۱۳۶۹ اولین جلد رمان «در جست‌وجوی

روحیه مسلط فلسفی است که تمایل چندانی به مواجهه با ادبیات ندارد اما شایگان با سنج تریبت فرانسوی‌اش، رمان و ادبیات را محملی برای تفکر

می‌داند، شاهد این مدعا نیز کتاب «چون هشیاری» که درباره بودلر بود و اینک نیز کتاب «فانوس جادویی زمان» که تک‌نگاری اوست درباره مارسل پروست و نگاهی به رمان مهم او «در جستجوی زمان ازدست‌رفته»، در مراسمی که به مناسبت انتشار این کتاب در روز دوشنبه یازدهم دی، در خانه اندیشمندان علوم انسانی به همت مجله بخارا و علی دهباشی و نشر فرهنگ معاصر برپا شد، محمود دولت‌آبادی، کامران فانی، حامد فولادوند، محمدمنصور هاشمی و نیز داریوش شایگان از این اثر سخن گفتند. شایگان به دورانی اشاره کرد که در ژئو دانشگاه‌ش وجود و به‌رغم علاقه بسیار به فلسفه سر کلاس‌های دانشگاه ادبیات ژنو می‌نشست که در آن روزگار اساتید بنام داشت. دکتر شایگان در این نشست رمان را پدیده‌ای بسیار مهم می‌خواند

و در پیوند آن با فلسفه و دیگر علوم به هوسلر ارجاع می‌دهد که معتقد بود فلسفه جدید هم عیان‌ساز است و هم نهان‌ساز. عیان‌ساز است چون مسئله ریاضی را مطرح می‌کند و نهان‌ساز است چون بخش بزرگی از هستی را در نظر نمی‌گیرد. و عجیب اینجاست که «رمان» همان بخشی را که علم پس می‌زند به امانت می‌گیرد: از سرواتنس و بالزاک و فلورب تر پروست می‌بینیم که رمان این وظیفه را بر عهده می‌گیرد و لایه به لایه بخش نهان هستی را می‌شکافد. شایگان هم چنین از مختصات اساسی رمان گفت و نیز اشاره مختصری کرد به نگاه منحصره‌فرد پروست در قبال سیلان زمان و تغییرات بیایی شخصیت در گذر زمان. و آنچه پروست خود، «روان‌شناسی در فضا» می‌خواند: اینکه حلقهٔ زمان - مکان مدام در حرکت‌اند و او این مفهوم را از برگسون گرفته است. بعد، شایگان به نکته‌ای اشاره کرد که در کتاب خود به آن نپرداخته: شباهت پروست و آیین بودا. مفهوم استمرار متحرک پروست که با آیین بودا نسبت بسیار دارد. شایگان اهمیت رمان پروست را تا حدی

روایت اول

رستاخیز خاطرات

محمود دولت‌آبادی

از جانب نویسنده، در روند البته بسی رنجبار خلاقیات ممکن می‌شود. رنج نه در معنای غم، بلکه همچون کار بی‌امان و پیوسته خلاقیات. وقتی انسانی که پروست است خود را در کارش حبس می‌کند، باور می‌کنم که او چهارده سال عمر خود را نه فقط در زمان‌های متفاوت سپری کرده باشد، که در مکان‌های متفاوت و ناشناخته هم می‌تواند سپری داشته باشد- آنجا که می‌نویسد آن سه درخت را می‌شناختم و نمی‌شناختم. ذهن قابلیت‌های غریبی دارد. حدفاصل بیست‌وهفت تا سی سالگی دوبار به مکان‌هایی وارد شدم که به نظرم می‌رسید در آن مکان‌ها بوده‌ام، در حالی که هرگز نبوده بودم. پروست در جایی یاد می‌کند که گذشته به صورت چیزی جادویی به نظرش آمده که از گذشته‌های دور نشان دارد و نمی‌گوید که پیش‌تر دیده است. شخصا در تجربه‌هایم بعد از راهایی از کاری سنگین، از خود پرسیده‌ام این همه اجزاء و چیزها و نشانه‌هایی که نیازموده و نمی‌شناختم‌ام از کجا پدید آمدند؟ چندی دچار چنین پرسشی بودم تا به این نتیجه رسیدم که زن می‌تواند دارای حافظه باشد و آنچه پدید آمده پدیداری محتوای زن- محفوظات، ژنی‌ست که می‌تواند سفری در قرون داشته بوده باشد. به‌این‌ترتیب من زمان واجد بعد پروستی را این‌گونه می‌فهمم.

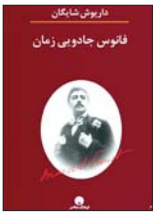
اگر گذشته و فهم آن ضروری باشد که به گمان من ضروری هست، پس این عبارت دقیق منسوب به کارلایل آموختنی‌ست که «روح زمان گذشته به تمامی در کتاب‌ها نهفته است» و چنان‌که پیداست آقای مارسل پروست توفیق یافته است کندوکاو در گذشته خود و جامعه متناسب با خود، روح آن را در کتابی بزرگ فراهم بیاورد. به گواهی همین کتاب مارسل پروست بسیار آموخته است پیش از رسیدن به آغاز جستجو، هم از آثار و اندیشه‌ها و روش‌های دیگران، هم از مشاهدات و تجربیات و زندگی‌های ممکنه که داشته است. اما در کتاب «جستجو…» یک دوگانگی وجود دارد و نیازی می‌دیده نشده که پنهان بماند. یک وجه خاطره‌نویسی و یک جنبه داستانی. وقتی «طرف خانه سوان» را می‌خوانم از خود پرسیدم آیا نمی‌شد بی‌تکیه بر یادداشت‌هایی که نیاز به تنظیم و سامان‌بخشی کتاب را الزامی می‌کند رمان به صورت نداعی نوشته می‌شد؟ نه. چون چشم‌غره آن یادداشت‌ها چه می‌شدند؟ باری… نکته مهم دیگر که

روایت دوم

عرفان استتیک

کامران فانی

البته خواندن رمانی چندجلدی همت می‌خواهد و بدون چنین همتی خواندن و درک چنین اثری ممکن نمی‌شود. خود آقای شایگان هم در ابتدا فقط جلد اول رمان را خوانده بود و بعد از آن را کنار گذاشته بود و ایشان هم تابع چنین وضعیتی بود و بعد انکار یک‌دفعه این وظیفه را روی دوش خود احساس کرد که باید رمان پروست را برای خواننده ایرانی خواندنی بکند. خوشبختانه شایگان به این نتیجه هم رسیده بود که ترجمه‌سحابی ترجمه قابل قبولی است. آقای شایگان با همت به‌سراغ پروست رفت و نزدیک به سه سال با مراجعه به صدها کتاب و به واسطه تفکر کوشید که رمز و راز این رمان را بکشاید. «فانوس جادوی زمان» قطب‌نما دارد و این قطب‌نما نشان می‌دهد که شما از این لایرنت چندهرافصفحه‌ای از خواب و رؤیا و با این نثری که پروست برای روایتش انتخاب کرده که در آن کلمات مثل آبشار و آوار بر دوش خواننده می‌ریزد چگونه باید



فانوس جادویی زمان

نگاهی به «در جستجوی زمان از دست‌رفته» مارسل پروست
داریوش شایگان
نشر فرهنگ معاصر

ادبیات

تک‌نگاری فیلسوف

محمدمنصور هاشمی



من از «جستجوی زمان از دست‌رفته» پروست آغاز می‌کنم و بعد می‌پردازم به کتاب ارزشمند دکتر شایگان. مسئله زمان که در عنوان رمان نیز باز است، از مفاهیم کلیدی پروست نیز هست. فورستر می‌گوید «پشت هر رمانی یک ساعت هست که منظم کار می‌کند»، پشت رمان پروست هم این ساعت کار می‌کند. در دنیای معاصر پیش از هر چیز باید تفاوت رمان را با گونه‌های ادبی دیگر مانند «حماسه» در نظر داشته باشیم. به تعبیر لوکاس در حماسه، زمان مدخلیتی ندارد. منطق حماسه، منطق انسانی است که نگاه اساطیری به دنیا دارد و نگاه اساطیری تخته‌بند زمان و مکان نیست. اگر «رمان» به تعبیر هگل حماسه دنیای مدرن است و دیگر شاعرانه نیست و به نثر بدل شده، یعنی این نگاه اساطیری جای خود را به نگاه واقع‌گرا داده و زمان دیگر منشا اثر است. بنابراین ساعت فورستر پشت تمام رمان‌های کلاسیک و مدرن هست، اما نحوه کارکردنش تغییر پیدا می‌کند. زمان آثار پیش از پروست، جویس و ولف، زمانی است که می‌شود آن را زمان کانتی-هگلی خواند. کانت به‌خوبی توضیح می‌دهد که انسان محدودیت‌هایی در شناخت دارد و در چارچوب حس و فاهمه می‌تواند بیندیشد و برای حس دو محدودیت را برمی‌شمارد: محدودیت زمانی و مکانی، یعنی ذهن ما بیرون از محدوده زمان و مکان نمی‌تواند حرکت کند و به عبارت دیگر ذهن ما زمان‌مند و مکان‌مند است.

ایس زمانی که کانت می‌گوید همان زمان فیزیک نیوتونی است؛ زمانی که می‌توان محاسبه‌اش کرد. این زمان‌مندی وقتی در طول زمان کشیده شود، تبدیل می‌شود به اتفاقی که هگل به تاریخ پیدا می‌کند، اینکه ما جایی در تاریخ واقع شده‌ایم و درواقع زمان به زمانه تبدیل می‌شود. رمان‌ها به‌طور معمول همین زمان کانتی-هگلی را بازنمایی می‌کنند، نمونه اعلامی آن «جنگ و صلح». با فلسفه‌های جدیدتر درک دیگری از زمان به وجود می‌آید، اینکه زمان جنبه‌های ذهنی هم دارد. برگسون معتقد است در اثر پروست، کمی و قابل‌اندازه‌گیری نیست و ویژگی‌های عینی‌اش تحت‌الشعاع ویژگی‌های ذهنی قرار می‌گیرد و کیفی می‌شود. اما ژرژ پوله در کتاب «فضای پروستی» توضیح می‌دهد که پروست کاملاً تحت‌تأثیر برگسون نیست و برای پروست زمان به صورت مکانی بروز پیدا می‌کند. فکر می‌کنم نمونه بهتر برای فهم زمان پروستی، فرود است که هوشمندانه در تقابل با سنت کانتی می‌گوید زمان ناخوددگاه ندارد، یعنی آن ساعت فورستری در بخش خواب‌گاه کار می‌کند و در بخش ناخودگاه مثل خواب‌دیدن است درست مانند خواب‌دیدن در رمان پروست. کتاب «فانوس جادویی زمان»، سرشار از اطلاعات و دانش و نیز شور است. حس نویسنده را به ما منتقل می‌کند و معلوم است که موضوع برای نویسنده کاملاً جدی بوده و برای موضوعه با رمان پروست چنین حسی لازم است.

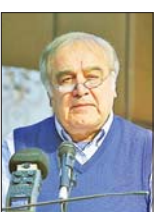
دکتر شایگان در تمام آثارش می‌داند برای چه‌کسی می‌نویسد و این کتاب نیز معلوم است برای مخاطب ایرانی نوشته شده و تجربه مواجهه ما با پروست، به‌تعبیر خود داریوش شایگان، برای خواندن رمان پروست قطب‌نمایی لازم است و به گمانم این کتاب قطب‌نمایی در اختیار ما قرار می‌دهد. نکته دیگر اینکه، کتاب ایشان از جنس تحقیقات بی‌حس نیست، بلکه مسئله خود را به‌عنون تفکر می‌نویسد. از عناصر تکرار‌شونده دیگر که در آثار دکتر شایگان و نیز در این کتاب وجود دارد، همین مسئله زمان است؛ از «آسیا در برابر غرب» تا «پنج اقلیم حضور»، همواره بوده است. جدای از مسئله پروست، این کتاب ادامه دغدغه‌های ایشان است، نه کار فرعی درباره یک رمان نویس. در نهایت کتاب دکتر شایگان در مقام فیلسوف یک تک‌نگاری درباره رمان دارد و این بسیار مهم است چون شان رمان مشخص می‌شود و از این منظر نیز انتشار این کتاب را باید به فال نیک گرفت.

چهارشنبه ۱۳ دی ۱۳۹۶

روایت چهارم

خواندن پروست

حامد فولادوند



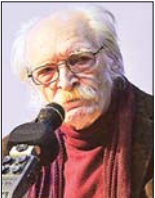
در ایران دو رویداد مهم درمورد پروست اتفاق افتاده است که اولین آن‌ها کار عظیم ترجمه رمان او توسط مرحوم مهدی سحابی بود و رویداد دوم همین انتشار کتاب «فانوس جادویی زمان» دکتر شایگان است؛ کتابی که می‌تواند آمادگی لازم را برای خواندن پروست به نسل جوان بدهد، و این خیلی مهم است چون برای خواندن پروست باید یک آمادگی قبلی داشت و این نکته را هم لازم است بگویم که دشواری خواندن پروست تنها منحصر به این‌جا نبوده و نیست. در فرانسه هم وقتی این رمان برای اولین‌بار منتشر شد با این دشواری روبه‌رو بود و تقریباً هیچ‌ک از بزرگان ادبیات فرانسه در آن روزگار به این رمان روی خوش نشان ندادند، از جمله آندره ژید که در انتشارات کالمیار بود و این رمان را رد کرد، گرچه بعدها نظرش تغییر کرد. با سوررئالیست‌ها که نه پروست را قبول داشتند و نه حاضر بودند کتاب او را بخوانند. آراگون در عین این‌که فهمیده بود پروست نویسنده‌ای مستعد است اصلاً رمان او را دوست نداشت و معتقد بود رمان کسل‌کننده‌ای است و تا آخر عمرش هم نتوانست با این رمان ارتباط برقرار کند. آن زمان مُد بود که سوررئالیست‌ها به طنز و شوخی به آثار ادبی نمره می‌دادند و آراگون به پروست صفر داده بود، الوار ششت داده بود و آندره برتون شش. گذشته از سوررئالیست‌ها رومن رولان هم به رمان پروست نظر خوشی نداشته است و به‌طور کلی می‌توان گفت نویسندگان چپ آن دوره چندان پروست را نمی‌پسندیدند و در این میان البته والتر بنیامین یک استثنا در آن روزگار بود. اما جدا از چپ‌ها مثلاً سلین هم که چپ نبود و گرایشات فاشیستی داشت از پروست متفر بود. اما جالب این‌که فرانسوا موریاک که نویسنده‌ای کلاسیک بود ارزش پروست را فهمیده بود. آندره موروا هم زندگی‌نامه‌ای درباره پروست نوشت که زندگی‌نامه خوبی است و آلبر کامو نیز با تیزبینی‌ای که داشت ارزش پروست را دریافت و از آن سخن گفت. سارتر هم البته ارزش و نبوغ مارسل پروست را دریافته بود اما ژان ژنه را به پروست ترجیح می‌داد، درحالی‌که به اعتقاد برخی متخصصان ادبیات، پروست به‌لحاظ ادبی در جایگاه بالاتری از ژان ژنه قرار داشت. البته از دهه ۵۰ میلادی به‌بعد ارزش رمان پروست کم‌کم درک شد و فلاسفه و نظریه‌پردازانی چون رولان بارت، ژیل دلوز و … کتاب‌های خوبی درباره پروست نوشتند. اما می‌خواهم بگویم با توجه به نگاهی که در آغاز، مخصوصاً در خود فرانسه، به پروست وجود داشت، عجیب نیست که در این‌جا هم پروست دیر و به کندی شناخته و خوانده شود، اما خوشبختانه کتاب دکتر شایگان درباره پروست می‌تواند این روند را سریع‌تر کند و باعث شود به‌ویژه جوان‌ها راحت‌تر با پروست ارتباط برقرار کنند. یک نکته مهم که درباره پروست وجود دارد، تلقی اواز نحوه خواندن و درک متن و شباهت دیدگاه او در این مورد با دیدگاه نیچه است. هم پروست و هم نیچه معتقد به خواندن به شیوه پیش‌سقراطیان بودند، یعنی خواندنی که در آن دل بر خرد تقدم دارد و دل راهنمای اولیه برای درک متن است. این شیوه از خواندن و درک متن، شیوه شاعران و عارفان بزرگ است.

ادامه از صفحه ۸

میعاد در حفره‌ها

به عتاب می‌گویند. از سر ختم. خواندن دقیق «خانه‌روشان» در طرز ادای درست این‌دو جمله است. «سلسله در سلسله شاهمان‌اند کاتبان»: به نعره. «ما هم رقیتم بعضی‌مان را هم بردیم»: به عتاب. اما نویسنده پیش از آن‌که سوخته باشد، پیش از آن‌که بخار شده باشد، نویسنده پیش از آن‌که چیزی شبیه نفت یا گاز باشد، چیزی از جنس گردوغبار، دقیق‌تر کرده گیاهی و شهد است. نویسنده نه شاهد، نه شهید و نه مشهود است. نویسنده «شهد» است. کرده است. شهد و کرده‌ای که اشیاء‌اش می‌مکند. آیا نه این است؟ آیا، اینجا، اشیاء نویسنده را نمی‌بلعند؟ اشیاء، اینجا مانند اسفنج، مانند گل گوش‌خوار کار می‌کنند. پک موتور مکش بی‌وقفه در خانه‌روشان کار می‌کند: «اگر این جنس آدمی فریادی بزند یا به حق‌هقی حفره‌های ما را بیانبارد…»، «این را از پیش بوییده بودیم. اما رانده بوییدش به دورترین فرقه‌هایی که در این حلقه هست»، «در ماست بوی او، همخانه بوی صمغ کاج‌ش کرده‌ایم». «بلندبلند خواندش، در خانه خانه‌های ماست هرچه او نوشت»، «باره کرده همه را، در ما هستند، یا او، می‌مانند». «در لایه‌های دور ماست رفته‌های قدیمی»، «نیستش حالا. در لایه‌های ماست»، «در ماست بویش. صدایش هم». «نیستش حالا کاتب. در خانه خانه‌های ماست، «ذهن کاتب بوییم ما… او در ما بود». «کنج و سه‌کنج‌هایی که… این جهان غوطه‌ور است در آن». نمونه‌ها، بس بسیار. کرده گواریده می‌شود. نویسنده هضم می‌شود. جذب می‌شود. اشیاء چگونه می‌نویسند؟ یا مکش: با: نوشتر بلع. بوی ابزارهای نوشتن آن‌ها را مست می‌کند. سر اشتها می‌آورد. اشیاء درباره نویسنده‌ای که در کار مکیدن و بلعیدن‌اش هستند، می‌گویند: «کاتب… بوی کاغذ نا نوشته را می‌دهد یا مدادی که تتراشیده باشندش».

«خانه‌روشان» داستانی درباره گرد و غبار و ذره‌های به‌جا مانده است؟ درباره بوی یا درباره کرده‌افشانی؟ داستانی با ساختی گیاهی؟ وقتی نویسنده می‌خواهد به نیروی خیال، گوری بکشد یا «هسایگان خاک را به‌نام صدا می‌کرد، یاران رفته را». می‌گوید: «همتی بدرقه ما کنید که کاری است این کارستان». اما آن‌ها که به یاری‌اش می‌آیند، آدم- گیاه، نویسنده- گیاه‌اند. «همه‌مکان از آن سوس ظلمت لنکان و از «مرکبی» از جنس باد» بار بر می‌دارد؟ مگر نه اینکه «اسفرا کاتبان» خود داستانی گیاهی است؟ در رهن کشاورزی و هایل‌واره. «ما نطفگان آن واقعه را در این روایت می‌آوریم تا به‌وقت قرائت آیندگان، حیات یافته… که کلمات مکتوب، ما، بذر اشیاء و افعال آن وقایع خواهند بود». مسأله گردوغبار، ذره‌های انباشته‌شده در حفره‌ها و کرده‌افشانی چگونه از «خانه‌روشان» به «اسفرا کاتبان» کوچ می‌کند؟ در نقدی دیگر بر سر آن می‌شویم.



مدعی نیستم که بتوانم فهمی بیفزایم بر ارزیابی و تبیین آنچه در کتاب «فانوس جادویی زمان» جناب دکتر شایگان گشوده شده. خاصه آن‌که شخصاً فقط مجلد نخست این کتاب را خوانده‌ام و آن سالیان مرا تشویق نکرد به خواندن ادامه آن. اما از برکت کتاب «فانوس جادویی زمان» می‌توانم – شاید بتوانم روی دو نکته درنگ کنم به یاری تجربه‌های شخصی‌ام: «کتاب‌ها فرزندان انزوا و سکوت‌اند». اجازه می‌خواهم بگویم مفهوم عمیق این عبارت را درک می‌کنم. چهارده‌سال انزوای پروست، فراهم‌آوردن مصالح کار، پیش از آغاز (نوشتن، گرته‌برداری و تقلید از گذشته‌گان و معاصرین، یادداشت‌ها و آرمودن‌های خود در زیستن و کار نوشتن) آرایه‌های پیش از شروع و نظم و سامان‌دادن به تکه‌های مجرد کاری بسیار فرساینده است و براستی می‌توان فهمید و پذیرفت که در پایان کار – عمر، آقای پروست بگوید «اثرم مانند فرزندم شده است و مادر مختصر عمرش را (لااِبد باقی‌مانده عمرش) صرف نگه‌داری فرزندش می‌کند!» پایان سیر و سلوکی که به گواهی این کتاب هدفش «نویسنده‌شدن» بوده است، با به‌عبارتی دست‌یافتن به حقیقت هنر از دید مارسل پروست: انسانی که با وجود بیماری‌ها و دشواری‌هایش توفیق یافته است به‌تعبیر کارلایل برسد که نوشته‌بود «ادبیان نور جهان»‌اند. با امتیاز خاصی که می‌توان پذیرفت در پروست که او موفق شده بود گذشته را در اثرش بیدار و زنده کند و به اکنون بیاورد.

نکاتی که غالباً دیده و خوانده می‌شود: یکی مفهوم زمان است که زمان پروستی نامیده می‌شود – و دیگر زنده‌شدن خاطرات است که دکتر شایگان اصطلاح زیبای «رستاخیز خاطرات» نامیده است.

درباره مفهوم زمان که از اصطلاح زمان مسطح یادشده در مقابل زمان واجد ابعاد؛ نظرم این است که در طبیعتی که هر کدام جزئی از آن هستیم، زمان واقع همین ورق خوردن شب و روز تقویمی‌ست؛ پس چگونه است که دریافته شده پروست از زمان واقع فراتر رفته است؟ پاسخ مرا به این معنا اگر بپذیرید یا نه، چنین است که تجربه زمان واجد بعد، یا حتی احساس بی‌زمانی



در سال ۱۳۶۹ اولین جلد رمان «در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته» پروست منتشر شد. من هم مثل همه علاقه‌مندان به ادبیات وصف این اثر را سال‌ها بود که شنیده بودم و در نتیجه با شوق‌ووق این جلد را گرفتم و پس از چند صفحه که خواندمش کنارش گذاشتم. چرا پروست در ایران، چنانچه در جاهای دیگر، در آغاز فهمیده نشد؟ در ایران همت والای شادروان مهدی سحابی این کتاب را در اختیار خوانندگان فارسی گذاشت اما از این ترجمه در ابتدا اطمینانی حاصل نشد. چون پیش‌کسوتان ما در ترجمه فرانسه به فارسی از آغاز گفتند که این رمان قابل ترجمه نیست و ترجمه سحابی هم قابل خواندن نیست. مسئله دیگر این بود که «در جست‌وجو…» به این مشهور بود که اثر دشوار و نامفهومی است و این تصور هم سابقه قبلی داشت. در همین جلد اول، «طرف خانه سوان»، می‌بینیم که رمان با یک خواب شروع می‌شود و با یک خواب هم تمام می‌شود. شروع رمان مصادف است با اولین خاطره و درواقع بیدارشدن راوی از حالت رؤیایی خوابی که دیده بود. این موضوع حدود سی، چهل صفحه از رمان را به خود اختصاص داده و در این صفحات راوی در رختخوابش غلت می‌زند و خواب می‌بیند و نمی‌داند بیدار شود یا نه. اندک دیا را هم نمی‌شناسد. آندره ژید که دوست پروست بود و قرار بود رمان او را چاپ کند به همین موضوع ایراد گرفت که این چه رمانی است که چهل صفحه‌اش به غلت‌زدن در رختخواب می‌گذرد و آخر هم معلوم نیست به کجا می‌رسد. آنتالو فرانس که استاد و دوست پروست بود نیز در همان آغاز رمان را کنار گذاشته بود. همه اینها در ایران هم وجود داشت و باعث شد که ترجمه‌اش در ایران هم که جلیده‌جلد منتشر می‌شد، مورد توجه قرار نگیرد.